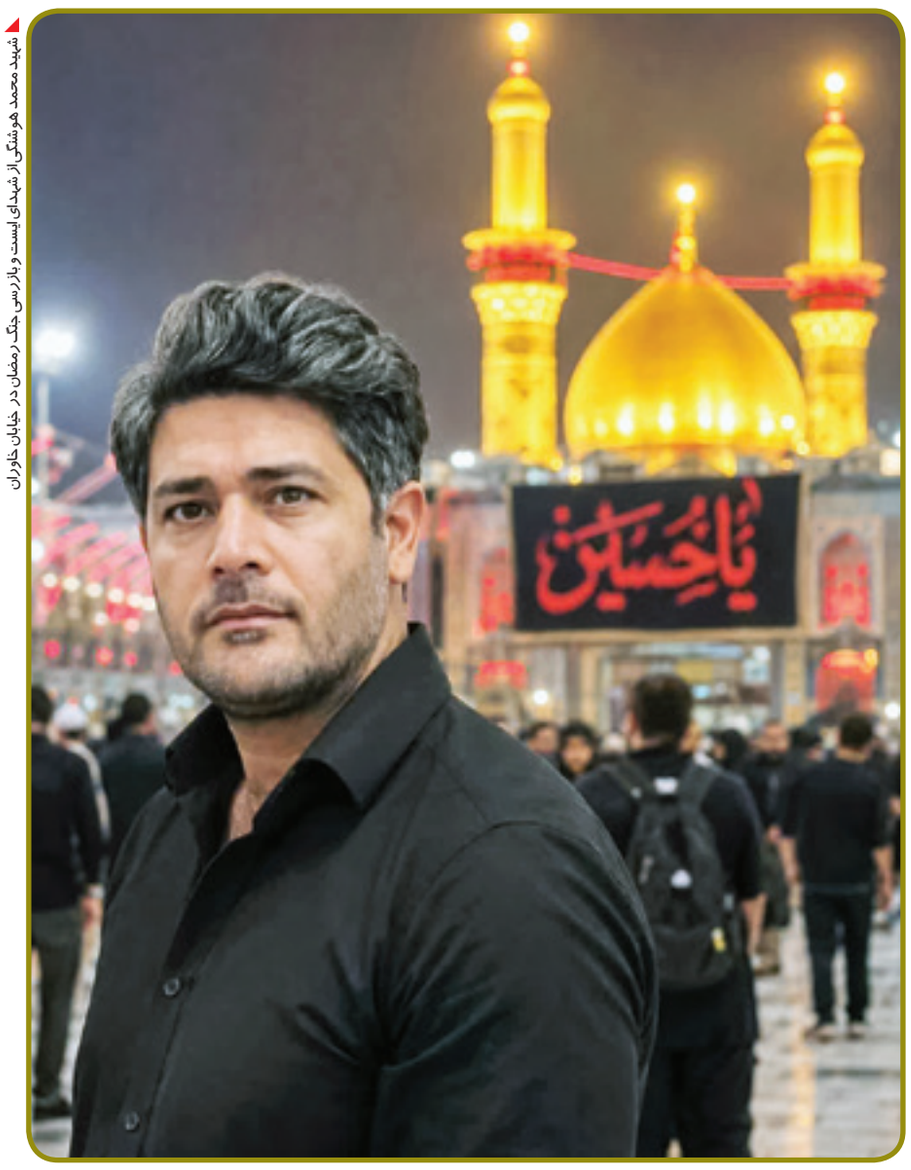
گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید محمد هوشنگی از شهدای جنگ تحمیلی رمضان که در ایست‌وبازرسی خاوران به شهادت رسید

شهید عشق به وطن شد


شهید محمد هوشنگی از شهدای ایست و بازرسی جنگ رمضان در خیابان خاوران

صغری خیل فرهنگ

«برای من و کیان باور اینکه محمد رفته، بسیار سخت است. کیان پدرش را از دست داده بود؛ پدری که همیشه به او محبت می‌کرد و برای آینده‌اش آرزو داشت. سخت‌ترین بخش این حکایت تلخ برای من این بود که می‌دانستم محمد چقدر کیان را دوست داشت و چقدر برای آینده‌اش برنامه‌ریزی کرده بود. همیشه به کیان می‌گفت: «با اراده باش و خوب درس بخوان تا فرد مفیدی برای جامعه باشی. دوست‌دارم دکتر بشوی و من به تو همیشه افتخار کنم.» او رفت و حالا ما ماندیم با خاطراتی که مرورش هم دلتنگی می‌آورد؛ او رفت و افتخار همه شد.» مهسا موگویی، متولد تهران، همسر شهید محمد هوشنگی از شهدای ایست‌وبازرسی خاوران است. او اینچنین از همسر شهیدش روایت می‌کند؛ با هم می‌خوانیم.

دلسوز و قابل اتکا

همسرم محمد هوشنگی در تاریخ ۱۷ اردیبهشت سال ۱۳۶۳ متولد شد و در ۴۱سالگی به شهادت رسید. محمد تحصیلات خود را تا مقطع کاردانی در رشته حسابداری ادامه داد و دارای مدرک کاردانی حسابداری بود. شغل آزاد داشت (فروشنده لوازم یدکی خودرو بود). محمد در کنار کار و زندگی، همیشه روحیه مسئولیت‌پذیری داشت و برای خانواده و اطرافیانش فردی دلسوز و قابل اتکا بود.

او کوچک‌ترین فرزند یک خانواده هفت‌نفره بود و در محله هاشم‌آباد خاوران بزرگ شد. خانواده‌ای زحمتکش و خانواده‌دوستی داشت. پدرش نانوا بود و با وجود سختی‌های زندگی، برای خانواده‌اش زحمت زیادی می‌کشید. محمد تنها ۱۰ سال داشت که پدرش را به دلیل بیماری سرطان از دست داد. مادرش در آن زمان فقط ۴۶سال داشت و از آن به بعد مسئولیت خانواده و فرزندان بیشتر بر دوش ایشان افتاد. برای همین بود که از همان کودکی و نوجوانی طعم مسئولیت را چشید. از نوجوانی در کنار درس‌خواندن هم کار می‌کرد و هم تا جایی که می‌توانست به خانواده و اطرافیان کمک می‌کرد و همیشه سعی می‌کرد سنگینی فشار زندگی را از دوش مادرش بردارد. از دوران راهنمایی عضو بسیج مدرسه شد و علاقه زیادی به قرآن، مسجد، هیئت و فعالیت‌های مذهبی داشت. قرآن را زیبا می‌خواند و عاشق مداحی کردن برای عشاق امام‌حسین(ع) بود. علاقه خیلی شدیدی به امام‌حسین(ع) و ماه محرم داشت.

۱۸ سال زندگی عاشقانه

آشنایی من و محمد از طریق یکی از دوستان شکل گرفت. ما را به هم معرفی کردند و در همان روزهای آشنایی، آنچه برای من قابل توجه بود، آرامش و متانتش بود. بعد از آشنایی و صحبت‌هایی که با هم داشتیم، زندگی مشترکمان را آغاز کردیم و خداوند ۱۸ سال فرصت زندگی عاشقانه را در کنار محمد به من داد.

آغاز زندگی مشترکمان، مانند شروع هر زندگی دیگری، با امیدها و آرزوهایی همراه بود. ما درباره ساختن یک زندگی آرام، داشتن خانواده‌ای سالم و تربیت فرزندی شایسته فکر می‌کردیم. من محمد را به عنوان مردی آرام، متین و مسئولیت‌پذیر شناختم و به او اعتماد کردم. در آن روزها تصور من از آینده، سال‌های طولانی زندگی در کنار هم، بزرگ‌کردن فرزندمان و ساختن خاطرات مشترک بود. مانند هر زوج جوانی، فکر می‌کردیم روزهای زیادی پیش‌رو داریم و فرصت خواهیم داشت در کنار هم پیر شویم. حاصل زندگی‌مان هم پسری به نام کیان است.

فعال بسیج محله

محمد از نوجوانی با بسیج و مسجد مأنوس بود. از دوران راهنمایی عضو بسیج مدرسه شد و بعدها هم ارتباطش با مسجد و فعالیت‌های بسیج ادامه پیدا کرد. به مسجد صاحب‌الزمان (عج) محله ارادت خاصی داشت. با شهید درباری، شهید عسگری و شهید حسینی ارتباط نزدیکی داشت و منزل پدری‌شان در یک کوچه بود. حتی با وجود مشغله‌های کاری هر زمان فرصتی پیدا می‌کرد خودش را به مسجد می‌رساند.

مسئولیت‌پذیری یکی از ویژگی‌های برجسته محمد بود. او اگر احساس می‌کرد کسی به کمک نیاز دارد، به‌سادگی از کنار آن موضوع نمی‌گذشت. این روحیه را هم در زندگی خانوادگی و هم در ارتباط با دوستانش می‌شد، دید. او در برابر مشکلات خانواده احساس مسئولیت می‌کرد و تا جایی که می‌توانست، برای رفع آنها قدم برمی‌داشت. در رابطه با دوستانش نیز همینطور بود. وقتی دوستش شهید درباری برای کمک در ایست‌وبازرسی با او تماس گرفت، محمد تصمیم گرفت خودش را به آنجا برساند. روحیه‌ای داشت که اجازه نمی‌داد نسبت به دیگران بی‌تفاوت باشد و نیاز دیگران برایش اهمیت داشت. البته هیچ‌کس در آن لحظه نمی‌دانست این رفتن بازگشت ندارد و آخرین رفتن او خواهد شد.

گاهی فکر می‌کنم محمد در تمام عمرش تلاش کرد باری از دوش دیگران بردارد و سرانجام در مسیری به شهادت رسید که با احساس وظیفه و کمک به دیگران گره خورده بود. همین روحیه همراهی و حس وظیفه‌شناسی‌اش بود که او را در آن روز به ایست‌وبازرسی کشاند. در تمام دوران جنگ تحمیلی ۱۲روزه و اغتشاشات و جنگ تحمیلی رمضان همینطور بود.

قرار نیست که برگردد

محمد در چنین شرایطی بیشتر از هر چیز احساس مسئولیت می‌کرد. روحیه‌اش همیشه این بود که اگر کشور و مردم به حضور و کمک نیاز دارند، خودش را کنار نکشد.

آن شب، محمد برای حضور در ایست‌وبازرسی خاوران رفت تا جایی که یادم است، ابتدا قرار بود کیان پسرم را هم با خودش ببرد، اما بعد به او گفت: «پیش مامان بمان، من می‌روم و می‌آیم.» همین جمله هنوز در گوشم مانده است. آن لحظه فکر نمی‌کردم قرار است آن شب، آخرین دیدارمان باشد.

مدتی بعد از رفتن محمد، صدای وحشتناکی شنیدم. بعد از آن، تلفنش از دسترس خارج شد. همان لحظه دلشوره عجیبی گرفتم. نمی‌دانستم چه اتفاقی افتاده و فقط منتظر بودم تلفنش دوباره وصل شود. همه اینها باعث شد که نگرانی من بیشتر و بیشتر شود. تا اینکه صبح روز بعد، خبر شهادتش را به ما دادند. شنیدن خبر شهادت محمد برای من و خانواده‌مان بسیار سخت بود. کسی که شب قبل با جمله «من می‌روم و می‌آیم» از خانه بیرون رفته بود، حالا دیگر قرار نیست که برگردد.

افتخار من باش پسرم!

برای من و کیان، باور کردن رفتن محمد بسیار سخت بود. کیان پدرش را از دست داده بود؛ پدری که همیشه به او محبت می‌کرد و برای آینده‌اش آرزو داشت. سخت‌ترین قسمت برای من این بود که می‌دانستم چقدر کیان را دوست و چقدر برای آینده‌اش آرزو داشت. همیشه به کیان می‌گفت: «با اراده باش و خوب درس بخوان تا فرد مفیدی برای جامعه باشی. دوست دارم دکتر شوی و من به تو همیشه افتخار کنم.»

زمزمه دلتنگی

لحظه وداع از راه رسید. برای من، تصور اینکه باید با محمد وداع کنم، بسیار سنگین بود. در زمان وداع من اصلاً حال مساعدی نداشتم. قرار بود در آن لحظه همه حرف‌ها را در گوشش زمزمه کنم؛ همه حرف‌های عاشقانه‌ام را همه قرارهایمان را همه برنامه‌های زندگی را که ساعت‌ها کنار هم برایش نقشه کشیده بودیم، همه و همه زندگی را باید برایش زمزمه می‌کردم و نهایتاً همه دلتنگی همسری که عجیب دلبسته شوهرش بود. او کوهی بود که در تمام زندگی تکیه‌گاهم شده بود. او رفت و من ماندم، اما دوست دارم یاد محمد همانطور که در زندگی بود، در ذهن‌ها باقی بماند؛ با آرامش، مهربانی، متانت و روحیه کمک به دیگران.

> **خداوند ۱۸ سال فرصت زندگی عاشقانه را در کنار محمد به من داد. آغاز زندگی مشترک‌مان مانند شروع هر زندگی دیگری، با امیدها و آرزوهایی همراه بود. ما درباره ساختن یک زندگی آرام، داشتن خانواده‌ای سالم و تربیت فرزندی شایسته فکر می‌کردیم. در آن روزها، تصور من از آینده، سال‌های طولانی زندگی در کنار هم، بزرگ‌کردن فرزندمان و ساختن خاطرات مشترک بود**



بدرقه شهدای ایست‌وبازرسی

مراسم تشییع محمد و همرزمانش برای خانواده و همه کسانی که آنها را می‌شناختند، لحظه‌ای بسیار تلخ و سنگین بود. در چنین روزی، آدم با واقعیتی روبه‌رو می‌شود که تا پیش از آن شاید حتی تصورش را هم نمی‌کرد؛ اینکه باید عزیزش را به خاک بسپارد و با جای خالی او به خانه بازگردد. مراسم تشییع شهدای ایست‌وبازرسی آنقدر با شکوه بود که اصلاً قابل بیان نیست. در آن شرایط جنگی، میهمان‌های زیادی آمده بودند برای بدرقه شهدا و آنطوری که لایق‌شان بود بدرقه شدند؛ از مسجدی که محمد از بچگی در آنجا فعالیت داشت تا خانه آخرتش.

دلتنگ حضورش هستم

دلتنگی برای محمد چیزی نیست که بتوانم بگویم کاملاً بر آن غلبه کرده‌ام. بعضی فقدان‌ها با انسان می‌مانند، گاهی آرام‌تر می‌شوند و گاهی با یک خاطره، یک عکس یا حتی یک اتفاق ساده دوباره شدت می‌گیرند. من تلاش می‌کنم با زنده نگه‌داشتن خاطرات خوبش با یادآوری مهربانی‌ها و مسئولیت‌پذیری‌اش و با مراقبت از کیان، راهی برای ادامه زندگی پیدا کنم. کیان یادگار عزیز زندگی مشترک ماست و من می‌دانم که محمد چه آرزوهایی برای او داشت. گاهی یاد جمله‌های ساده محمد می‌افتم، همان وقتی که می‌گفت: «همه‌چی ردیفه.» امروز به آن جمله فکر می‌کنم؛ مردی که نمی‌خواست عزیزانش نگران باشند. با این همه، جای خالی او را هیچ چیزی به‌طور کامل پر نمی‌کند. من هنوز دلتنگ حضورش هستم؛ دلتنگ اینکه بتوانم با او حرف بزنم، از اتفاقات روزمره برایش بگویم و از او درباره آینده کیان نظر بخواهم. تسلی من در این است که باور دارم محبت و خوبی انسان‌ها با رفتنشان تمام نمی‌شود. محمد دیگر در کنار ما نیست، اما اخلاق، خاطرات و درس‌هایی که از زندگی‌اش به جا گذاشته، همچنان با ماست.

خدا عاشقشان شد

اگر می‌خواهیم راه شهدا ادامه پیدا کند، باید به همان ویژگی‌هایی توجه کنیم که در زندگی روزمره‌شان وجود داشت؛ صداقت، مهربانی، دستگیری از نیازمندان، احترام به خانواده، مسئولیت‌پذیری و بی‌تفاوت نبودن نسبت به رنج دیگران. محمد برای من نمونه‌ای از همین ویژگی‌ها بود. او تلاش می‌کرد باری از دوش اطرافیانش بردارد و اگر کسی به کمک نیاز داشت تا جایی که می‌توانست همراهی‌اش می‌کرد. به نظرم، زنده نگه‌داشتن یاد او فقط با برگزاری مراسم و گفتن نامش محقق نمی‌شود، بلکه باید بتوانیم بخشی از اخلاق و منش او را در زندگی خودمان ادامه دهیم. امیدوارم نسل جوان با شناخت زندگی واقعی شهدا، نه‌فقط از لحظه شهادتشان، بلکه از سال‌های زندگی، رفتارشان با خانواده و مسئولیت‌هایی که بر عهده می‌گرفتند نیز درس بگیرد. نسل امروز باید با سبک زندگی شهدا آشنا شود و رسالت شما عزیزانم در رسانه‌ها، رسالت بزرگی است. شما به روایت زندگی شهدا می‌پردازید، شهدایی که از ما بودند، در کنار ما بودند، یک روزی میان ما زندگی کردند و آنقدر برای کشور، نظام و آرمان‌هایشان ایستادگی کردند و عاشق پرچم و سربلندی کشورشان ماندند که نهایتاً خدا عاشقشان شد و آنها را با بهای شهادت خرید و چه معامله پرسودی بود برای شهدا؛ امیدوارم ما هم در این مسیر بمانیم و سربلند باشیم.

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۷۳۸

تصویر سنگ مزار شهید

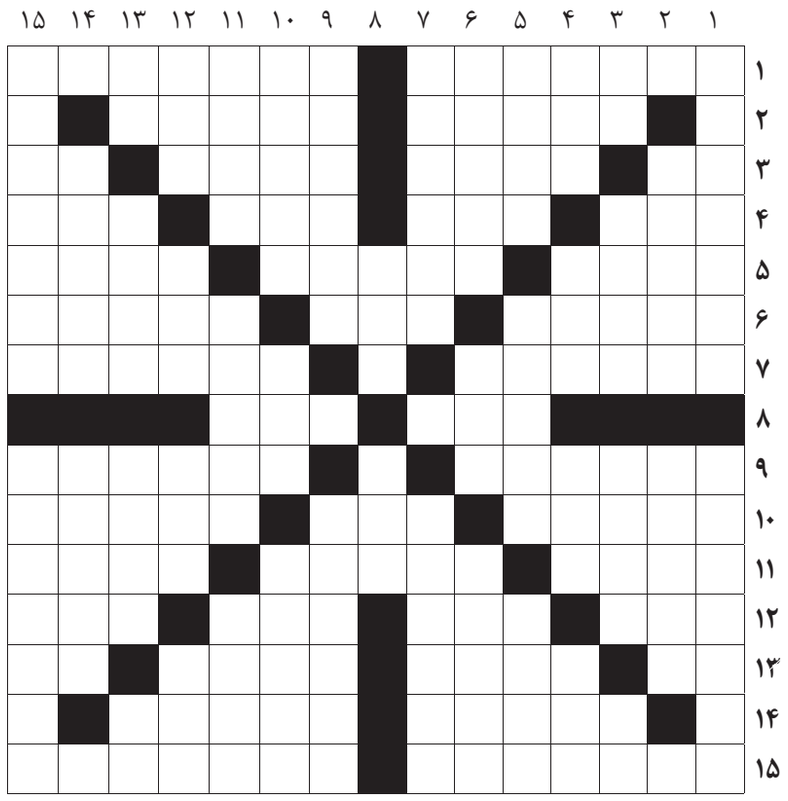
جدول

از راست به چپ

۱- جزیره‌ای در جنوب استرالیا- ضربه پا در شکم در تکواندو ■ ۲- کامپیوتر کوچک قابل حمل- بسیار، فراوان ■ ۳- انتها- چوب ویولن- مخدر چای- نیلوفر هندی ■ ۴- ملایم و لطیف- مخترع ماشین بخار- عمارت بلند- درجه‌ای در رشته‌های رزمی ■ ۵- حاشیه سفید کتاب- آفریننده- شهرآورد ■ ۶- استخوان‌بندی- نحیف- آقای فرانسوی ■ ۷- گروهبان نیروی دریایی- انگل بیماری گال ■ ۸- آغوز- واهی و بی پایه ■ ۹- لیگ حرفه‌ای بسکتبال امریکا- از ورزش‌ها ■ ۱۰- زنگ کلیسا- خالص- حصیر ■ ۱۱- سرشماری- سازمان جاسوسی اسرائیل- از هفت‌سین‌ها ■ ۱۲- ترس- از بت‌ها- شش- گیاهی است که از آن حصیر بافند ■ ۱۳- تصدیق فرنگی- روستایی از توابع بخش مرکزی کرمانشاه- کوبیدنی مطبخ- ضمیر غایب ■ ۱۴- نور اندک- رسوا و بدنام ■ ۱۵- هورمون لوزالمعده- زد و بند

از بالا به پایین

۱- تیمی معتبر در فوتبال انگلیس- معبد باستانی کنگاور ■ ۲- مترسک- شرف و آبرو ■ ۳- آفت نباتی- شدنی- دکاندار- ذات و شخص ■ ۴- از انجیل‌ها- شلاق ناتمام- از ضمایر ملکی- وسنی ■ ۵- کمان چهره- نام ادیسون- یار هاردی ■ ۶- داماد- تابستان آذری- دامن زنانه بلند ■ ۷- سوار بی همتا- ذره خنثی ■ ۸- سوزان- حشره خونخوار ■ ۹- به مرحله چاپ و توزیع رسیدن کتاب- گیاه خرگوشک ■ ۱۰- همکار پرستار- حیوان نجیب- الهه شکار یونان باستان ■ ۱۱- آهن ترکی- نوشته شده- نویسنده بینوایان ■ ۱۲- شهر و دریاچه‌ای در ترکیه- دارو- ننر- با سرعت دویدن ■ ۱۳- طایفه کم حرف- کاشف آسپیرین- انتظار و چشمداشت- تکرار حرفی ■ ۱۴- نام کاناوارو مرد سال فوتبال دنیا در سال ۲۰۰۶- سرزمین خونبار عاشورا ■ ۱۵- پایتخت لیتوانی- معروف ترین تالاب فلات مرکزی ایران



جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک‌بار به کار روند.

			۱			۳	۶	
		۲			۷	۴		
	۵		۳	۶		۹		
				۵		۶		
							۷	۴
۷	۶							۹
۹		۸						
			۶	۱	۴			
						۲	۵	

۸	۱	۶	۷	۸	۶	۴	۵	۳
۳	۴	۵	۲	۱	۹	۷	۸	۶
۷	۹	۶	۴	۳	۸	۱	۲	۵
۶	۵	۱	۹	۴	۲	۸	۳	۷
۴	۸	۷	۶	۵	۳	۹	۱	۲
۹	۳	۲	۸	۷	۱	۵	۶	۴
۱	۷	۸	۳	۹	۵	۲	۴	۶
۵	۶	۴	۱	۲	۷	۳	۹	۸
۲	۲	۳	۵	۶	۴	۶	۷	۱

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۷۳۷

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ت	ا	م	ی	ل	■	ا	س	ت	ا	ن	د	ا	ر	د
۲	و	ی	ر	ا	ی	ش	■	ت	ا	ن	ز	ا	ن	ی	ا
۳	ک	ز	■	م	ا	ل	ک	■	م	ج	ا	ل	■	م	ر
۴	ی	و	ن	■	ت	غ	ا	ر	■	ی	ر	■	ش	■	ا
۵	و	ل	ی	د	■	م	ت	ش	ک	ر	■	ب	ر	ی	ل
۶	■	ه	ا	م	ش	■	و	ت	ر	■	س	ی	ر	ا	ف
۷	ه	■	م	ب	ا	ر	ز	ه	■	ش	ک	ل	■	ب	ن
۸	ر	م	■	ا	ب	چ	ی	■	ر	ا	س	ب	■	س	و
۹	ا	ر	■	ر	ا	م	■	د	ا	ر	ک	و	ب	■	ن
۱۰	س	ت	ا	ی	ش	■	ج	ر	ی	■	ه	ر	ت	ز	■
۱۱	ا	ب	ی	ک	■	م	چ	ا	ز	ی	■	د	و	م	ا
۱۲	ن	■	ل	■	ش	ی	■	ک	ن	ا	م	■	ن	س	ل
۱۳	گ	ن	■	ب	ا	ل	ن	■	ی	غ	ا	م	■	ت	ی
۱۴	ی	ا	ر	ی	د	ا	د	ن	■	ی	ک	ه	ت	ا	ز
۱۵	ز	ن	د	گ	ی	ن	ا	م	ه	■	ت	ر	ا	ن	ه